

مهسا محب‌علی  
نگران نباش

تیمنا

یق و تَقْش بالای سرم است. نباید تکان بخورم. اگر بفهمد بیدارم دیگر نمی‌رود. زیر لب زمزمه می‌کند و بعد یَق... یَق... تَقّه‌ها که به هزار برسند، یا شاید دوهزار، آن وقت تسبیح دیجیتالی بوق می‌زند. تایمر اعلام می‌کند که به اندازه‌ی بخشش گناهان همه‌ی ما دعا کرده یا نه.

حتماً از همان نصفه‌شب که لرزه‌ها شروع شد تسبیحش را زمین نگذاشته. هر نیم ساعت یک‌بار هم در اتاق را باز کرد و جیغ کشید. ده تا جیغ بنفش برای هربار لرزیدن، می‌شود چندتا جیغ؟ تا خود صبح داد و هوار همه توی هال بود. فقط صدای بابا نبود. لابد مثل شب‌های بمباران از جاش جُم نخورده.

من هم از جام جُم نخوردم. یک‌جورهایی سرِ کیف بودم. هربار که تختخواب موج برمی‌داشت، سرِ کیف‌تر هم می‌شدم. مثل قایق بود یا شاید گهواره. نه عین الان که مثل تابوت است. یک تابوت پُر از ملافه‌های خیس. نباید تکان بخورم... زمزمه‌اش دور می‌شود. تصویرم از بالا جان می‌دهد برای یک‌های آن‌گیل: صورت فرورفته در بالش. ملافه‌ی چروک پیچیده دور شلوار جین و تی‌شرت خیسِ عرق. چرا این قدر خمارم؟ زمزمه‌اش نزدیک می‌شود.

«بلند شو عزیزم...» یَق.

از وقتی مثل قورباغه بالای درخت پیدام کرده‌اند دیگر سرم جیغ نمی‌کشند.

«همه آماده‌ن... بابات هم الان می‌یاد...» تقّ.

دارد زور می‌زند مهربان باشد.

«توی بم هم همین‌طور شده... اول لرزه‌ها شروع شده، بعد اصل کاری اومده...» تقّ.

خوب است. سعی کن همین‌طور آرام بمانی.

«خدا لعنت‌شون کنه...» تقّ.

«پاشو... یا ابالفصل...»

یا ابالفصل و جیغش با جرینگ جرینگ شیشه‌ها قاطی می‌شود. تختخواب موج برمی‌دارد. می‌رود و می‌آید. خودش را روی کمرم می‌اندازد. چندشم می‌شود. ناخن‌هاش را فرو می‌کند توی بازوهایم و جیغ می‌کشد. گرومپ گرومپ اتاق آرش قطع می‌شود. بابک پله‌ها را دوتا یکی بالا می‌آید تا کنار تخت زانو بزند و بغل‌اش کند. حالاست که ناخن‌هاش را از بازوهایم بیرون بیاورد و خودش را ببندازد توی بغل بابک تا جیغ‌هاش را توی گوش او بزند. صدای سوت بلبلی آرش از توی هال می‌آید.

«ای‌ول... اوووووه...»

شیشه‌ها دیگر نمی‌لرزند. تختخواب هم موج برنمی‌دارد. فقط تسبیح‌ها و گردنبندهای کنار آینه هنوز تاب می‌خورند. قوطی کبریت زیر بالش را چنگ می‌زنم و می‌چرخم. بدن تَردهش با بلوز و شلوار نایکِ خاکستری میان بازوهای بابک است. بابک توی گوشش زمزمه می‌کند: «تموم شد مامان، تموم شد... الان بابا می‌یاد»

«آخرش این خراب‌شده می‌یاد رو سرمون... آخرش همین‌جا دفن می‌شیم» زار می‌زند. بابک زیر بغلش را می‌گیرد و مثل یک چینی عتیقه بلندش می‌کند. مثل گنجشک میان بازوهای بابک می‌لرزد. باورم نمی‌شود یک‌وقتی

به‌قول خودش چریک بوده و شب‌نامه پخش می‌کرده، یا توی کوه و کمر اسلحه دست می‌گرفته.

«لعنت به این خراب‌شده...»

«الان می‌ریم مامان... الان می‌ریم»

چشم‌هام را می‌بندم و زیر لب می‌گندم: «درو ببند»

بابک برمی‌گردد و از روی شانه نگاه‌ام می‌کند. غمگین، نه، غمگین و طلب‌کار. فقط زان رنو می‌تواند توی بازی‌اش این‌طور نگاه کند. انگار بخواهد بگوید: شادی! دست‌کم امروز دیوانه‌بازی را بگذار کنار. یا شادی! یک‌کم به فکر مامان باش، که نمی‌گوید. در را می‌بندد.

قوطی را باز می‌کنم: فقط شش‌تا، یعنی یک روز و نیم. اگر سیامک جنس نداشته باشد؟ اگر رحیم توی این خر تو خری یک جایی گم‌و‌گور شود؟ فکر نکن الاغ. قانون اول نیوتن یادت نرود: هیچ‌وقت توی خماری فکر نکن، چون از ماتحتات فکر می‌کنی. قانون دوم هم اصلاً مهم نیست، چون وقتی خماری نباشی همه‌چیز خودبه‌خود درست می‌شود. یکی می‌گذارم زیر زبانت و تلخی‌اش را می‌مکم.

«می‌خواهی بمونی تا سقف بیاد رو سرت؟»

مامان توی چارچوب در ایستاده و با صدای بمی که اصلاً شبیه صدای خودش نیست فریاد می‌زند. یادش رفته نباید سرم داد بزنند؟ چشم‌هام را می‌بندم و می‌چرخم به‌طرف دیوار.

«نمی‌بینی همه دارن می‌رن؟ حتماً باید سقف بیاد رو سرت؟»

مثل خواننده‌های اپرا می‌تواند با صدای دو اکتاو بم‌تر از صدای خودش فریاد بکشد. تلخی را مک می‌زنم. جانور کوچکی از پایین‌ترین مهره‌ی پشتم راه می‌افتد، آرام بالا می‌آید و از توی گردنم خودش را ول می‌کند توی کله‌ام. کله‌ام خالی می‌شود، خالی خالی. چیزی از درونم شُرّه می‌کند. صدای ناله‌ی گلین‌خانم از طبقه‌ی پایین می‌آید.

«خانوم هاردادی؟»

مامان ملوک باز کجا رفته؟ باز گرومپ گرومپ اتاق آرش می‌ریزد بیرون. حتماً حالا توی چارچوب اتاق آرش ایستاده و دارد با موسیقی هارد راک اپراش را ادامه می‌دهد.

«آب رو قطع می‌کنن. برق رو قطع می‌کنن. گاز رو قطع می‌کنن. هیشکی تو شهر نمی‌مونه. بلند شو...»

صدای برخورد چیزی با در آوازش را قطع می‌کند. لابد آرش مثل همیشه لنگه‌کفش یا دمپایی‌اش را پرت کرده سمت در. چند لحظه سکوت و حالا آخرین پرده‌ی اپراش را اجرا می‌کند. وسط هال می‌ایستد و رو به سقف فریاد می‌کشد. واقعاً حیف است که این صدای بَم و پُرحجم فقط صرف تربیت بچه‌هاش می‌شود. حالا لحظه‌ی اوج: «خاک بر سر من کنن که حرص شماها رو می‌خورم. خاک بر سر من...»

و دودستی توی سرش می‌زند... نه، نه آن قدر محکم که شینیون موهاش خراب شود.

حالا بابک از راه می‌رسد و آرام‌اش می‌کند. همیشه بابک لحظه‌ی اوج اپراش را خراب می‌کند. چه جوری آرام‌اش می‌کند؟ این بابک کثافت مهره‌ی مار دارد. تلخی را یک می‌زنم و آب دهانم را قورت می‌دهم. لحظه‌ی فرود: «خسته شدم... خسته‌م کردین... یه زنگ بزن به باباتون بیاد این دوتا رو راه بندازه... اصلاً خودش هم نمی‌یاد نیاد، به جهنم، ولی بچه‌هام باید بیان...»

در لحظه‌ی فرود، صداش بَم نیست. با صدای خودش ناله می‌کند. حالا بابک زمزمه می‌کند. صداش را نمی‌شنوم ولی اثرش عالی است. مثل آب روی آتش. مک می‌زنم. تلخی لزج زیر زبانم آب می‌شود.

بابک توی چارچوب ایستاده. باز با چشم‌های ژان رنو نگاه‌ام می‌کند. دلم می‌خواهد بهش بگویم: پسر تو ساخته شدی که با این چشمات دل هر زنی رو ببری.

«نمی‌خوای بلند شی؟»

شلوار پاکو کرم پوشیده با تی شرت جوردانو بیژ که خیلی به موهای خرمایی لختش می‌آید. حتی توی هچنین روزی هم تمیز و مرتب است. کی وقت کردی دوش بگیری؟ همان نصفه‌شب که همه جیغ می‌کشیدند و توی دست و پای هم می‌لولیدند؟ دست‌هاش را توی جیب کرده و بالای سرم ایستاده.

«نمی‌بینی مامان چه قدر نگرانه؟»

چشم‌هام را می‌بندم.

«برات مهم نیست؟»

دستش توی جیب دارد با سویچ بازی می‌کند. جانور کوچک از روی مهره‌های پشتم آرام پایین می‌رود و خودش را می‌اندازد توی لگنم. باز چیزی از درونم شُرّه می‌کند. مک می‌زنم و تلخی آب‌شده را فرو می‌دهم.

«باید همه پیش هم باشیم... اگه اتفاقی بیفته؟»

غمگین نگاه‌ام می‌کند. خیلی خب پسر، همه‌ی سعی‌ات را کردی تا خانواده در کنار هم باشند و آب توی دل مامان عزیزت تکان نخورد. حالا بزن به چاک. دیگر حوصله‌ات را ندارم. من دوست دارم همین‌جا دراز بکشم تا هزارتا زلزله‌ی دیگر هم بیاید و سقف با تمام تیرآهن‌ها و آجرهاش روی سرم خراب شود. به هیچ‌کس هم ربطی ندارد.

چشم‌هام را می‌بندم.

«گم شو»

حالا دیگر می‌رود. چشم‌هام را باز می‌کنم. بالای سرم نیست. صدای تلویزیون می‌ریزد توی اتاق. لعنتی! در را باز گذاشته. آتابای دارد خودش را جر می‌دهد. صدای ناله‌ی گلین‌خانم مثل آواز ژاپنی سوزناکی از طبقه‌ی پایین می‌آید: «خانوم هاردادی؟...»

«خفه شو پیرسگ»